

ظہر سرخ اسفند

نویسنده: مہوش کانتہ ساجدی

www.ketab.ir



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: کلاتر هرمزی، مهوش، ۱۳۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور: ظهور سرخ اسفند/ مهوش کلاتر هرمزی؛ ویراستار مریم سلیمانی فاضل.

مشخصات نشر: اهواز: سرزمین نور، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص.

بک: ۴-۸-۹۹۳۶۱-۶۲۲-۹۷۸: ۸۰۰۰۰ ریال.

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: رتبه هرمزی، مهوش، ۱۳۵۰ -- خاطرات

موضوع: ویسندگی ایران، -- قرن ۱۴ -- خاطرات

موضوع: Authors, Iranian -- 20th century -- Diaries

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰/۳۱۷۶: PIR ۸۲۵

رده بندی دیویی: ۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۰۰۰۲



ناشر: سرزمین نور

نام کتاب: ظهور سرخ اسفند

نویسنده: مهوش کلاتر هرمزی

صفحه آرای: دیانا جلالی

ویراستار: مریم سلیمانی فاضل

شمارگان: ۱۰۰۰

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

شابک: ۴-۸-۹۹۳۶۱-۶۲۲-۹۷۸

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

دوران هشت سال دفاع مقدس دریایی از حوادث شگرفی است که تنها هجوم ددمنشانه‌ی متجاوزین بعثی را یادآور نمی‌شود؛ بلکه ایستادگی و از جان گذشتگی ملتی را به نمایش می‌گذارد که با تمام وجود و یک‌تنه در مقابل ظلم و زور ایستادگی کردند.

رویش نخستین خاطره از همان شلیک اولین گلوله به بار نشست. گنجینه‌ی خاطرات در سینه‌ی دل‌آور مردان و شیرزنان این دیار نهفته بود تا این که با همتی بی‌مانند، از صندوق‌های یادها در لوح کتابت نگاشته شود و چه بسیار خاطره‌ها که به دلیل تواضع معنوی یا پیشه‌ی شجاعت و ایثار یا عدم مراجعه به آنان به بوته‌ی فراموشی سپرده شد.

بدین گونه هرچه از آن دوران خون‌آلود شرافت و مردانگی ملت ایران دور می‌شویم ضرورت ثبت و ضبط و نشر خاطرات آن دوران بیشتر احساس می‌شود. به‌راستی چگونه می‌توان این هزاران خاطره را از سینه‌ی هزاران زن و مرد این دیار، استخراج و ثبت و ضبط نمود؟

همان‌گونه که رهبر عزیزمان امام خامنه‌ای (مدظله) فرمودند: «از آن جهت که با عنوان خاطره‌نویسی دفاع مقدس برای انتقال به نسل‌های آینده ایجاد شود، در همین راستا اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، برای تسهیل این فرمان، قدم همت برداشته‌است و با دعوت از فرماندهان و رزمندگان سرافراز هشت سال دفاع مقدس درخواست نموده تا خاطراتشان را برای انتقال به نسل جوان به نگارش درآورند تا جوانان ما ضمن درک عظمت جنگ و رشادت‌های دوران دفاع مقدس، با الگوبرداری از آن‌ها در مسیر درست الهی گام بردارند و

ادامه‌دهنده‌ی راه شهدا بوده و در این حرکت عظیم سهمیم باشند.

سرتیپ دوم پاسدار محمد علی پور

مدیرکل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان خوزستان

www.ketab.ir

فهرست

۹	 مقدمه
۱۱	 فصل اول: آقاجان
۱۷	 فصل دوم: خانم جان
۲۳	 فصل سوم: محله مسرتی
۲۹	 فصل چهارم: خانه پدری
۳۳	 فصل پنجم: توان پیرین
۳۷	 فصل ششم: کودکی پروین
۴۱	 فصل هفتم: کودکی و دوران دبستان پروین
۴۷	 فصل هشتم: نوجوانی پروین
۵۳	 فصل نهم: پروین جوان
۵۷	 فصل دهم: پروین بانو
۶۱	 فصل یازدهم: ازدواج پروین بانو
۶۹	 فصل دوازدهم: بیماری آقاجان
۷۵	 فصل سیزدهم: تشییع با شکوه آقاجان
۷۹	 فصل چهاردهم: مهاجرت پروین از بوشهر به رامهرمز
۸۷	 فصل پانزدهم: مهاجرت از رامهرمز به هفتگل
۹۱	 فصل شانزدهم: هجرت بی بازگشت
۹۹	 فصل هفدهم: یک ماه قبل از شهادت
۱۰۳	 فصل هجدهم: ظهر سرخ بیستم اسفند ۱۳۶۶
۱۰۹	 فصل نوزدهم: پس از شهادت
۱۱۳	 فصل بیستم

پروین عزیزم سلام!

یادت هست آرزو داشتی هرچه زودتر جنگ تمام شود و تو و همسرت دست چاهایتان را بگیرید و با هم سفر بروید؟ یادت هست با حسرت و شوق می گفتم:

- بگ که تموم بشه، اولین سفرم رو به مشهد و پابوسی امام هشتم می رم!
و بعد در حالی که چشمانت پر از اشک شده بود، ادامه می دادی:
- یه دل سیر زیارت می کنم. به نیابت از شما هم نماز زیارت و حاجت می خونم...

اما ناقوس جنگی که صدام لعون به صدا در آورده بود، شوم تر از این بود و نه تنها آرزوی سفر به مشهد را بر دل پاکت گذاشت، بلکه...

دیگر نمی توانم ادامه دهم...

چندبار دست به قلم بردم و می خواستم زندگی که تاهت را، که تنها ۳۰ تابستان گرم از آن گذشته بود، روایت کنم، ولی هر بار، آن رنجوردم در کوره خاطرات خوش با تو بودن ذوب می شد و قرار از کف می دادم. تا سرانجام با دلی شکسته قلم را به گوشه ای انداخته و منصرف می شدم.

ولی این بار با خود عهدی بستم. عهد بستم این رنج و دردت را با جان بخرم و روایت زندگیت را بر کاغذ بیاورم. می خواستم از متانت و صبوریت، از مهر و محبتی که به مردم داشتی، از حس مسئولیت، از عشق بی دریغت به همسر و فرزندان، از «خواهری» کردنت، از شغل پیامبرگونه ات و از خدمتت به خلق بنویسم و بالاخره از آن روز شوم و سیاه که سرنوشت برای همیشه بین من و تو...

آه ای اشک کمی امان بده...

بالاخره پس از چند سال، اوراقی نوشتم؛ برای دل کوچک و سوخته خودم و نه به بزرگی و وسعت تو! به یاد آرزوی همیشگی‌ات که ناکام ماند، افتادم. نوشته را برداشتم و به پابوس امام غریب رفتم. روبروی ضریح سراسر نور و عظمت آقا شستم و نشانش دادم. کاش کنارم بودی تا مثل من رنج این همه سال - ایی را زار بزنی و از خود بیخود شوی.

پروین عزیزم، به نیابت از تو، روی سنگ‌های مرمر سبز امام هشتم نماز خواندم؛ نماز زیارت حاجت! می‌دانم که مرا دیدی و لبخندت را نثارم کردی... می‌خواهم روزی‌ای بودن را روایت کنم، شاید نسیم خنکی باشد بر آتش زندگی بدون تو.

خواهر بر آتش نشسته‌ات: مهوش.